

روایت‌شناسی سفرنامه‌ها کلاویخو: بازسازی زندگی روزمره در قرن هشت و نه

خورشیدی

حمید عبداللهیان^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۸، تاریخ تایید: ۹۶/۱/۲۱

چکیده:

این مقاله به رابطه تحلیلی بین اصول آکادمیک و رشته‌های ارتباطات و مطالعات فرهنگی و نسبت آنها با مطالعات انسان‌شناختی از جمله سفرنامه‌ها و بازمانده‌های تولیدات تاریخی قرون گذشته، از یک سو، و مسائل روش‌شناختی بازسازی شواهد تاریخی از سوی دیگر، می‌پردازد تا جنبه‌های بافتارشناسانه زندگی روزمره در گذشته را آشکار کند. لازم به توضیح است که منظور از بافتار، همان جزئیات زندگی روزمره است که اغلب در تاریخ‌نگاری، آن‌طور که «مکتب آنال»^۲ می‌خواهد، مورد غفلت واقع شده است. این مقاله با روش تحلیل متن، به مطالعه زندگی روزمره مردم ایران در عصر ماقبل صفوی (قرن هشتم خورشیدی) یعنی عصر مغول و تیموریان و از منظر سفرنامه کلاویخو (نماینده پادشاه اسپانیا و جهانگرد اسپانیایی)، می‌پردازد. ضمناً این مقاله تفاوت بین دو تحلیل سفرنامه کلاویخو و تذکره‌الاولیاء عطار نیشابوری را نشان می‌دهد؛ به‌ویژه اینکه عطار نیشابوری مشاهداتش را با توجه به تجربه زیسته‌اش تنظیم کرده بود، در حالی که کلاویخو ایرانی نبود و تجربه زیسته ایرانی نداشته است و صرفاً مشاهده‌گر مشارکت‌کننده بوده است. در عین حال مشاهداتش برای فهم بافتار و بستر زندگی روزمره ایرانی در زمان ماقبل صفویه اهمیت فراوانی دارد. این مطالعه را با تأکید بر خوراک، پوشاک و مسکن از یک سو و فرهنگ سیاسی مردم و دولت از سوی دیگر انجام خواهیم داد. در پایان مقاله، رابطه بین ساخت قدرت و زندگی روزمره را بحث می‌کنم تا روایتی جدید را از زندگی روزمره در عصر مغول و تیموریان ارائه کنم.

کلمات کلیدی: بافتارشناسی، زندگی روزمره، تحلیل متون تاریخی، ملزومات مطالعات فرهنگی، تحلیل سفرنامه‌ها

ناقد، حقیقت‌نهایی تصویر را نقش نمی‌زند،
بلکه تنها تصویری جدید به‌دست می‌دهد
که آن نیز پا در هواست:
نقد نه برگردان، که کنایه است.
(رولان بارت، کتاب نقد و حقیقت)^۱

مقدمه و طرح مسئله:

این مقاله به تحلیل متن سفرنامه روی گونزالس کلاویخو^۲، سفیر و جهانگرد اسپانیایی می‌پردازد تا راه‌های انتقال درک زمان سفرنامه (۱۴۰۳ تا ۱۴۰۶ میلادی معادل ۷۸۲ تا ۷۸۵ خورشیدی) به زمان حال ارزیابی شود. کلاویخو به‌دستور پادشاه وقت اسپانیا سفر خود را از «مایورکا» در اسپانیا آغاز و از مسیر ترکیه، وارد «طرابوزان» و «قره‌باغ» شد و سپس راه خود را با ورود به تبریز و از آنجا به زنجان و فیروزکوه، دامغان، نیشابور، مشهد، سرخس، و نهایتاً محل اقامت تیمور در سمرقند ادامه داد. سپس و بعد از مدتی اقامت در سمرقند، در راه بازگشت وارد بخارا شد و از آنجا مجدداً به مشهد بازگشت تا همان مسیر را به تبریز و سپس اسپانیا طی کند. نکته اینجاست که کلاویخو با رویکرد یک دانشمند علوم اجتماعی و یا حتی یک عالم سیاسی به نگارش این سفرنامه نپرداخته بود. در واقع او نیز همچون سایر جهانگردان، خاطرات سفرش را بر اساس آنچه دیده بود، نوشته بود. از این نظر متن سفرنامه او برای ما در قرن ۲۱ ارزش علمی دارد؛ چرا که عاری از قضاوت‌های سوگیرانه‌ای است که در دنیای امروز بر روابط بین ملت‌ها سایه افکنده است. نقص این‌گونه متون، مرده بودن خاطرات مندرج در آنهاست؛ چرا که با سازوکارهای فهم انسانی در جهان امروز فاصله زیادی دارند. بنابراین، پرسش این است که متن کلاویخو را چگونه باید تحلیل کرد تا حوادث موجود در آن برای ما در قرن ۲۱ به‌مثابه خاطراتی زنده و به‌روز تلقی شود؟

در پاسخ باید اشاره شود که در گذشته، متن تذکره‌الاولیاء عطار نیشابوری را به همین شیوه تحلیل متن کردم (عبداللهیان، ۱۳۸۹) و در آن نشان دادم که زندگی برای عامه مردم در قرن ششم و هفتم خورشیدی (قرن ۱۲ میلادی) یعنی قبل از سلطه تیمور، بر اساس دو طبقه حاکم و محکوم شکل گرفته بود. به‌عبارت دیگر، طبقات میانه، یا وجود نداشتند و یا هم از نظر تعداد و هم از نظر قدرت، آن‌قدر اهمیت نداشتند که بر ساخت سیاسی و اجتماعی تأثیر بگذارند. در

1- http://webcache.googleusercontent.com/search?q=cache:Ghs2whdDyhQJ:www.adabestanekeve.com/book/zendegi_name_va_asar_rolan_bart.doc+&cd=1&hl=en&ct=clnk&client=firefox-a
2- Ruy González de Clavijo

چنین جامعه‌ای، در حالی که ساده‌زیستی در طبقات محکوم، سبک مسلط زیستن بود، طبقه حاکم از امکانات بیشتری برخوردار بود و اساساً حقوق اجتماعی را آنها برای دیگران تعیین می‌کردند. در عین حال، حتی طبقه حاکم نیز به خاطر شرایط متغیر آن دوران و فقدان نهادهای امروزی و نبود امنیت، از امکانات بی‌حصر و دائمی بهره‌مند نبود و قدرت اعضای این طبقه وابسته به استمرار سلطه شخصی حاکم وقت و یا شاه بود. به همین دلیل، دارایی‌های افراد طبقه حاکم عمدتاً با توجه به البسه، مسکن و نوع خوراک قابل تفکیک بود و قشربندی آنها تحت تأثیر دارایی‌هایی نبود که به ارث برده باشند و بتوانند به نسل‌های بعدی به ارث بگذارند.

همچنین، لازم است اشاره شود که از نظر روش‌شناسی، عطار نیشابوری به‌مثابه یک مشارکت‌کننده مشاهده‌گر^۱ به مشاهده و توصیف ابعاد زندگی در زمان خود (قرن ششم و هفتم خورشیدی) می‌پردازد، در حالی که کلاویخو به‌مثابه یک مشاهده‌گر مشارکت‌کننده^۲ به وصف زندگی ایرانیان در زمان تیمور (قرن هشتم خورشیدی) می‌پردازد. قصد من در این مقاله این است که جنبه‌هایی از زندگی را با این روش (روش در مکتب آنال) به شیوه‌ای متفاوت با عطار، به زمان حاضر بیاورم که در مشاهدات عطار ذکر نشده است. به عبارت دیگر نخست آنکه از پرداختن انحصاری به سیاست و جنگ بپرهیزم و بیشتر بر جنبه‌های زندگی روزمره مردم آن زمان تمرکز کنم و دوم اینکه تا آنجا که ممکن است به جزئیات بپردازم. علاوه بر به‌کارگیری روش مکتب آنال، این تحلیل یک روایت‌شناسی تاریخی است که نهایتاً داده‌هایی را از آن زمان به زمان حال می‌آورد بدون آنکه دخل و تصرفی در انتقال آنها داشته باشد (ترکیبی از روش‌شناسی Jensen & Jankowski, 2002; Tilly, 1999; White, 1990)، اما به هر جهت، در بخش پایانی به تحلیل ساختار زندگی روزمره در آن زمان می‌پردازیم تا قطعات گمشده تحلیل تاریخی را روایت‌شناسی و بازسازی کنیم و به زمان حال معرفی کنیم.

سال ۱۴۰۳ میلادی یا ۷۸۲ خورشیدی که کلاویخو سفرش را آغاز کرد، مقارن با پیروزی‌های تیمور و تصرف شهرها در ایران و ترکیه بود. این تاریخ از یک‌سو از این جهت اهمیت دارد که شیوه حکومت‌داری مستبدانه تیمور را نشان می‌دهد که دنباله شیوه حکومت‌داری چنگیز بود و از سوی دیگر خود تیمور در ۱۴۰۴ میلادی می‌میرد و ساختار سیاسی در ایران را دچار دگرگونی مجدد می‌کند. این روند سیاسی، ادامه پیدا کرد تا اینکه در ۱۴۹۹ میلادی حکومتی ایرانی با صفویه آغاز شد. این دو نظام سیاسی برای ایران تفاوت‌های

۱- Emic: روش نگاه شخصی که در درون جامعه زندگی می‌کند.

۲- Etic: روش نگاه شخصی که در درون جامعه زندگی نمی‌کند.

ماهوی داشتند که مهم‌ترین آنها غیر ایرانی بودن و قبیله‌ای بودن تیموریان، از یک‌سو، و ایرانی بودن و توسعه‌مدار بودن حکومت صفویان، از سوی دیگر بود. ما در اینجا به دوره صفویه نمی‌پردازیم و آن را تنها از این جهت ذکر کردیم تا ماهیت زندگی روزمره در حکومت قبیله‌ای و غیر ایرانی تیموریان در مقایسه با صفویان از یک‌سو و با دوره ملوک‌الطوایفی زمان عطار، از سوی دیگر مشخص شود.

جمع‌بندی این بحث مقدماتی و طرح مسئله، عبارت از این است که اولاً شناخت گذشته ایران در گرو روایت‌شناسی و تحلیل متن است و آنچه تاکنون تولید شده، چنین نقصی دارد و باید این نقص برطرف شود. دوم اینکه فهم گذشته ایران در مشکل بازنمایی توسط متون تاریخی گرفتار شده است و از این جهت چالش بزرگی پیش روی تاریخ‌نگاران وجود دارد که البته آن‌طور که کلارک^۱ (1957; xxiv-xxv) نشان داده، قبلاً در سال‌های دهه ۱۹۶۰ نیز چنین نگرانی وجود داشته است. نکته سوم به مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی، انسان‌شناسی فرهنگی و مطالعات فرهنگی ایرانی باز می‌گردد که همگی نیازمند بافتارشناسی تاریخی ایران هستند و گرچه این بافتارشناسی تا حدودی وجود دارد، اما نه تنها ناقص است، بلکه با تحلیل رویداد تاریخی همراه نیست و این دو معمولاً جدا از هم ارائه شده‌اند. نکته چهارم اینکه با اینکه سفرنامه‌ها منبع مناسبی برای پر کردن این خلاء می‌باشند، اما در اکثر تحقیقات، به سفرنامه‌ها به‌عنوان منابع خامی نگریسته نمی‌شود که برای تولید روایت‌های تاریخی مناسب باشند. بلکه اغلب، آنها را همان‌گونه که پیروان مکتب نقد ادبی می‌پندارند، به‌عنوان پیام و نیز محصول خلاقیت فردی نوابغ در نظر می‌گیرند (Ina Bertrand and Peter Hughes, 2005: 173-176; Gunter, 2000). از نظر منتقدان ادبی در این‌گونه متون نباید به نقش مخاطب توجه کرد، این در حالی است که طرفداران تحلیل گفتمان و مطالعات تاریخ شفاهی و یا مطالعات مصاحبه محور، نوع تفسیر مخاطب و نقش زبان را در تحلیل متون مهم می‌دانند (همان). مسئله اینجاست که حتی همین درک مخاطب نیز به‌خصوص درباره تاریخ ایران و تحلیل سفرنامه‌ها از جمله سفرنامه کلاویخو، آلوده به پیش‌داوری‌های زمان تاریخی کلاویخو یا عطار نیست، بلکه آلوده به زمان تاریخی معاصر نیز هست. از این جهت، بی‌دلیل نیست که وایت (1990) نگران بازنمایی تاریخ واقعی است. به عبارت دیگر، آنچه از تاریخ گفته می‌شود، شبیه به زمان تاریخی رخداد نیست، بلکه تاحدودی محصول ادراک نویسنده تاریخ در دوران معاصر است.

برای حل این مسئله علمی، ابتدا به نگاه نظری این تحقیق می‌پردازیم تا نشان دهیم که مشکل بازنمایی تاریخ را چگونه باید حل کرد تا امکان انتقال درک آن‌زمان میسر شود و

1- George Clark

روایت‌های کامل‌تری از دوره‌های تاریخی فراهم آید.

چارچوب نظری: نقش روایت‌شناسی در بازسازی شواهد و بافتار رخداد‌های تاریخی در سفرنامه‌ها

برای تبیین مسئله بازنمایی رخداد‌های تاریخی، رویکرد نظری روایت‌شناسی گزینه مناسبی است، اما این رویکرد در ابتدا در مطالعات ادبی مطرح بود (Fludernik, 2006) که هیدن وایت^۱ (1990) آن را به درون سایر علوم انسانی کشاند. با این وجود هنوز هم برداشت درستی از آن به‌خصوص در ایران نمی‌شود و عمدتاً چنین تصور می‌شود که روایت‌شناسی محدود به حوزه ادبیات و یا مطالعات رسانه‌ای و ارتباطات است. اما زیمرمن^۲ در تشریح پشت جلد کتاب آبوت^۳ که درباره روایت نوشته شده، توضیح می‌دهد که روایت در همه فعالیت‌هایی که قرار است حوادث یا چیزی را بازنمایی کنند، یافت می‌شود (Abbott, 2002). آبوت (همان: xi) خود نیز در پیشگفتار کتابش تأکید می‌کند که روایت، چیزی نیست که فقط در ادبیات یا متون رسانه‌ای قابل تأمل باشد، بلکه در همه سطوح زندگی حضور دارد. از این نظر، باید این رویکرد نظری را در اینجا نه فقط به‌عنوان یک رویکرد ادبی، بلکه به‌عنوان یک رویکرد جامع در علوم اجتماعی و ارتباطات مطرح کرده و آن را برای به‌کارگیری در علوم اجتماعی و مطالعه متن سفرنامه کلاویخو سازگار کنیم.

برای این منظور، بد نیست بحث را از فلوگا^۴ شروع کنیم چرا که آن‌طور که فلوگا^۵ (2011) نشان می‌دهد روایت‌شناسی هم نظریه است هم روش، که بیشتر در جستجوی مطالعه داستان‌ها و ادبیات و چگونگی اثرگذاری آنها بر ادراک مخاطبان‌شان است (Tilly, 1991). اما این‌طور که پیداست چنین برداشتی از روایت‌شناسی خیلی ساختارگرایانه بوده و محدود به ادبیات است و از این نظر، تحلیل تاریخی ندارد و اگر هم دارد، حوادث تاریخی را با دیدی تقلیل‌گرایانه در نظر می‌گیرد که در آن تحولات روزمره تاریخی تحت تأثیر ملزومات ساختاری و نه تحت تأثیر عناصر بافتاری زمانه رخداد و یا حتی تحت تأثیر کنش کنشگران دوره‌های تاریخی رخ می‌دهند. در عوض، ما در اینجا با آن نوع روایت‌شناسی سر و کار داریم که چیزی بیش از یک قالب ساختارمند است که بر ادراک اثر می‌گذارد و فرد و گروه در تولید و نقل آن و به طریق اولی در تولید واقعیت تاریخی نقش دارند. البته مشکل دیگر این است که قصد من در

1- Haden White

2- Siu Zimmerman

3- Abbott

4- Felluga

5- Dino Felluga

اینجا این است که مدل روایت‌شناسی را در تحلیل متون تاریخی به کار بگیریم و این بدین معنی است که باید روایت‌شناسی را از حوزه ادبیات به حوزه تحلیل متون تاریخی منتقل کرده و با اصول نظری اجتماعی تطبیق بدهیم. با همه این اوصاف و در عین حال، مدل نظری روایت‌شناسی چه در ادبیات و چه در علوم اجتماعی بر اصول مشترک استوار است. در اینجا ما این اصول را در تحلیل تاریخی به شکل زیر به کار می‌گیریم:

۱- باید بر داده‌ها به مثابه روایت‌های خامی تکیه کرد که به نوبه خویش باید به عنوان داده تاریخی تلقی شوند. به عبارت دیگر، داده‌های تاریخی را نمی‌توان یکبار نقل کرد و آنها را به فراموشی سپرد، بلکه باید با آنها طوری رفتار کرد که انگار هر لحظه و با دانش جدید جلوه‌های جدیدی از آن داده‌ها کشف می‌شوند.

۲- سپس سایر عناصر بافتاری همان دوره تاریخی (نظیر ویژگی‌های فرهنگی، تکتولوژیک، اقتصادی و تمدنی و...) باید بازخوانی شوند و در کنار همان داده‌های خام قرار بگیرند تا بتوان داده‌ها را با عناصر بافتاری ترکیب کرده و معنای آنها را دریافت.

۳- سپس رابطه منطقی بین عناصر بافتار تاریخی و حوادث تاریخی تحلیل و نتیجه‌گیری بشوند

۴- این تحلیل‌ها باید با ادراک مخاطبین زمان معاصر نزدیک و سازگار شوند (Trigg, 2001).
 قبلاً در مورد کاربرد روایت‌شناسی در خوانش جریان‌های تاریخی و اجتماعی نوشته‌ام و در اینجا ضرورت ندارد که تکرار شوند (نک عبداللهیان و دیگران، ۱۳۸۵؛ Abdollahyan, 2005)، اما نکته‌ای که در این مقاله روشن می‌کنم این است که پس از ۱۰ سال که در مقاله مجله «نقد» (۲۰۰۵) ساختاری روش‌شناسانه و نظری برای مطالعه حوادث تاریخی معرفی کردم، اینک می‌توانم ادعا کنم که همان‌طور که هیدن وایت (1987) نشان می‌دهد، تاریخ را باید تا آنجا که ممکن است واقعی معرفی کرد، نه گفتمانی.^۱ مرز بین گفتمانی‌شدن آثار مطالعاتی ما و گفتمانی‌نشدن آنها آن قدر ناشناخته است که حتی محقق کارآمد و کسی که مهارت روش‌شناسی دارد ممکن است به راحتی به دام گفتمانی‌شدن تولیدات علمی‌اش گرفتار شود (نگاه کنید به White, 1990 و Potter, 2004). شاهد این مدعا کتب فراوانی است که درباره تاریخ ایران نوشته شده، اما هنوز ما متکی به سفرنامه‌ها و یا بازخوانی متونی همچون تاریخ طبری، تاریخ بیهقی و نظایر آن هستیم؛ چراکه هنوز دنبال آن هستیم که ببینیم واقعاً (منظور تجربه‌زیسته است) در گذشته چه خبر بوده است؟ گفتمانی‌شدن همان مشکلی است که وایت

۱- برتراند و هیوز (176-173: 2005) و گانتز (2000) گفتمان را به خاطر فعال‌شدن مخاطب بر روش نقد ادبی ترجیح می‌دهند، اما در اینجا ما حتی گفتمان را کنار می‌گذاریم؛ چراکه مانع بازنمایی واقعیت ناب تاریخی است.
 ۲- نسخه اول کتاب پاتر در سال ۱۹۹۶ به چاپ رسید.

(1990) درباره بازنمایی واقعیت تاریخی و پاتر (2004) درباره واقعیت علمی به آن اشاره می‌کنند. معنای همه این بحث‌ها این است که انگار بشر در بسیاری از مسائل، خودش به تولید امر واقع می‌پردازد، صرف‌نظر از اینکه حقیقت داشته باشد یا خیر. اکنون در چنین مواقعی چه باید کرد که امر واقع از امر گفتمانی و امر ساختگی جدا شود. ما در اینجا معتقدیم که پاسخ در روایت‌شناسی قرار دارد. ضمناً در اینجا ضروری است که به بحث مختصر گادامر (نقل در پالمر، ۱۳۸۷) نیز اشاره شود که می‌گوید «متن» دارای خصلت پیش‌داوری، تجربه‌محوری و تاریخ‌مندی است. این گفتار گادامر مؤید آن است که با مطالعه متن می‌توان به جان واقعه تاریخی پی برد مشروط بر آنکه شأن متن بیش از گزاره‌های حاوی پیش‌داوری، تجربه و تاریخ در نظر گرفته نشود. این نکته، همان چیزی است که معتقدم باید با مباحث بالا ترکیب شود تا بنیاد نظری مقاله که بر نکات زیر استوار است، ساخته شود:

- ۱- تاریخ را باید بازنمایی کرد؛ به این معنا که آنچه هست (از جمله سفرنامه‌ها) بخودی خود قابلیت، بازنمایی خود و یا زمانه خود را ندارد.
- ۲- با متون باقیمانده از گذشته می‌توان بازنمایی را انجام داد؛ چراکه درجه‌ای از تجربه محوری و تاریخ‌مندی را بازتاب می‌دهند، البته در صورتی که با عناصر بافتاری که در نکته شش آمده ترکیب شود.
- ۳- نباید به دام گفتمانی شدن افتاد؛ چون از واقعیت فاصله خواهیم گرفت. این بدان معناست که باید شأن متن را درک کرد و بیش از آنچه هست، نباید معنایی به آن اضافه شود.
- ۴- به زندگی روزمره گذشتگان باید بیش از پیش توجه کرد و آن را بازنمایی کرد و سنت مارکسیستی را همان‌طور که برودل^۱ (1985) و بلاک^۲ (1966; 1962; 1954) معتقدند باید کنار گذاشت تا تاریخ را فقط حاوی نبرد طبقاتی و کشمکش‌های سیاسی و یا تنها سیاست تلقی نکنیم.
- ۵- تجربه مردم عادی و زندگی روزمره آنها را باید بازنمایی کرد.
- ۶- باید به دنبال تشخیص و بازسازی اجزای بافتاری بود که زندگی روزمره در آن رخ داده است.
- ۷- به جای افزودن معنا به متن (عاملی که نوع تحلیل را گفتمانی می‌کند) باید به دنبال کشف معنایی بود که مردم در گذشته به زندگی خود می‌بخشیدند و در متن موجود است.
- ۸- رابطه بین شواهد متن تاریخی، بازنمایی تاریخ و عناصر بافتاری شناخت از تاریخ را باید به شیوه‌ای روایت‌شناسانه هدایت کرد.

1- Fernand Braudel

2- Marc Bloch

اگر این اصول هشتگانه رعایت شوند در این صورت بهتر می‌توان واقعیتی که در گذشته رخ داده را کشف و معرفی کرد. همه اینها در گرو داشتن نگاهی ایدئوگرافیک (تا آنجا که ممکن است همه علل، و نه تنها علل مهم، رخدادها را بیان کردن)، متن‌محور، خوانش‌محور و متکی به داده‌های سازه‌ای است تا روایت‌شناسی را ممکن سازد. به عبارت دیگر، متون تاریخی صرفاً روایت‌هایی خام‌اند که به‌خودی خود نمی‌توانند دوره تاریخی خاص خود را بازنمایی کنند و برای اینکه بازنمایی ممکن شود، این متون باید به حالت داده تاریخی یعنی یک روایت در بیابند و یا به‌عنوان یک یا چند گواه، مدرک و یا شاهد در نظر گرفته شوند. بعد از اینکه داده‌های تاریخی به شکل روایت در بافتاری که محقق کشف کرده و با پیوند اجزای آن را بازسازی کرده، معنا شدند، لازم است در کنار مجموعه‌ای از روایت‌ها یا شواهد قرار بگیرند تا آن دوره تاریخی مورد خوانش نهایی و نتیجه‌گیری و نقل قرار بگیرد.

جمع‌بندی نظری مقاله این است که راه حل مقدماتی یا راه حل نظری برای بازنمایی زندگی روزمره تاریخ ایران در زمان کلاویخو را می‌توان بر مبنای گزاره‌های نظری زیر ارائه کرد:

- ۱- روایت‌ها را به شیوه‌ای که ذکر آن گذشت می‌توان تولید کرد.
- ۲- شواهد درباره گذشتگان از طریق خوانش متن و تجزیه آن به الف: عناصر برجسته (در اینجا خوراک، پوشاک، مسکن و روابط سیاسی) و ب: عناصر بافتاری (مثل نظام اجتماعی، نظام سیاسی، مشخصات جغرافیایی و نظایر آنها) قابل بازسازی است.
- ۳- بقایای بجا مانده از گذشتگان باید مورد مطالعه مجدد (خواندن و بازخواندن) قرار گیرد.
- ۴- می‌توان بر مطالعات انسان‌شناختی و ارتباطاتی تکیه کرد و سنتزی از این مطالعات و در ترکیب با رشته مطالعات فرهنگی به‌وجود آورد. این رشته بدون مطالعات تاریخی و انسان‌شناختی و فهم روابط قدرت و تکوین پدیده قدرت در جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد. این جمع‌بندی نظری در روش‌شناسی روایت‌شناسی به شرحی که می‌آید عملیاتی می‌شود.

روش‌شناسی روایت‌شناسی: مطالعه متن سفرنامه کلاویخو

واحد تحلیل این مطالعه، متن سفرنامه کلاویخو است اما واحدهای مشاهده آن شامل نکاتی است که درباره خوراک، پوشاک و مسکن در متن سفرنامه تکرار می‌شود. بنابراین، مطالعه متن سفرنامه کلاویخو در حوزه‌های خوراک، پوشاک و مسکن و ساختار سیاسی صورت می‌گیرد و مشاهده آنها به شیوه مکتب آنال که برودل و بلاک آن را پروراندند، انجام خواهد شد. در مکتب آنال به‌جای تمرکز بر کشف و ثبت حوادث جنگی و سیاسی و انتقال آن به‌عنوان تاریخ، بر وقایع زندگی روزمره تأکید می‌شود. بنابراین، متن سفرنامه، ابتدا مطالعه شده و سپس نوع خوراک و پوشاک و مسکن و ساختار سیاسی به تفکیک مشخص و سپس به جدول منتقل می‌شود. البته

و با اینکه طبق مکتب آنال توجه به زندگی روزمره معطوف است، اما توجه ویژه به ساخت سیاسی می‌شود؛ چراکه کلاویخو به‌عنوان نماینده سیاسی به ایرانی آمده بود. اشاره به این نکته نیز ضروریست که کلاویخو نگاه از بیرون داشته و مشاهده‌گر مشارکت‌کننده بوده است. بنابراین سعی می‌شود نگاه وی با آنچه از تحلیل تذکره‌الاولیاء عطار به‌دست آمده، ترکیب شود که تقلیل‌گرایی در تحلیل متن سفرنامه رخ ندهد. تفاوت کلاویخو با عطار به فهم متن تذکره‌الاولیاء و متن سفرنامه کلاویخو کمک می‌کند و این روش مقایسه‌ای به شکل هرمنیوتیک گادامری انجام خواهد شد. این بدان معناست که به‌طور هم‌زمان از تاریخ‌مند دانستن، پیش‌داورانه بودن و تجربه‌مندی رفتار افراد یا خوانش متن به شکل کنش متقابل بین متن و فرآیند درک معنای متن توسط محقق این مقاله استفاده خواهد شد. همچنین قابل ذکر است که برخی اطلاعات جانبی نظیر تفاوت در استفاده از ظروف گوناگون در مناسبت‌ها که در متن نیامده از سایر متون نقل خواهد شد تا روایت زندگی روزمره تکمیل شود.

برای پیشگیری از تقلیل‌گرایی و تنزل متن به یک تاریخ سیاسی، من نیز همچون لوسین فور^۱، فرناند برودل^۲ و مارک بلاک^۳ تاریخ را بیشتر معطوف به زندگی روزمره می‌بینم تا معطوف به نبرد طبقاتی و یا سیاست و جنگ.^۴ در عین حال، برای تکمیل عناصر بافتاری رخدادهای زمان کلاویخو، لازم است به عناصر سیاسی نیز اشاره شود. شیوه تحلیل متن نیز ابتدا کشف تکرار روایت‌های زندگی روزمره در متن سفرنامه است و سپس تفسیر آنها برای کشف معنایی است که در آن زمان وجود داشته است.

تحلیل روایت‌شناختی متن سفرنامه کلاویخو

برای تحلیل متن سفرنامه کلاویخو ابتدا به اوضاع سیاسی آن‌زمان می‌پردازیم. قبلاً در تحلیل تذکره‌الاولیاء (عبداللهیان، ۱۳۸۹) اشاره شده است که وضع زندگی در بخش‌هایی از کشور که در کتاب تذکره‌الاولیاء به آن اشاره شده، دارای مختصاتی همچون هرج و مرج سیاسی و پراکندگی در قدرت سیاسی بوده است. این نکته به‌ویژه از این منظر اهمیت دارد که این دوران با بحران سیاسی و حاکمیت ملوک‌الطوایفی در ایران همراه بوده و اطلاعات دست‌اول، مدون و چندانی از نحوه زیست مردم از آن دوران در دست نیست. اما همان‌طور که گادامر درباره کار با متون (نقل در پالمر، ۱۳۸۷) اشاره دارد، «متن» تذکره‌الاولیاء دارای خصلت پیش‌داوری، تجربه‌محوری و تاریخ‌مندی است. این بدان معناست که اگر متن تذکره‌الاولیاء را

1- Lucien Febvre

2- Ferdinand Braudel

3- Marc Bloc

4- http://www.age-of-the-sage.org/history/historian/Fernand_Braudel.html

تهی از تجربه‌ای بدانیم که عطار از پیشینیانش داشته، یا تهی از تجربه شخصی خودش از زندگی بدانیم و سرانجام تهی از پیش‌داوری که او درباره زندگی آن‌زمان و قبل از آن داشته بدانیم، در آن صورت باید بپذیریم که شاید عطار هرگز نمی‌توانست تذکره‌الاولیاء را بنویسد. از این جهت، عطار در آن زمان فقط تجربه خود و دراویش را نمی‌نگاشت، بلکه پیش‌داوری درباره زندگی روزمره و تجربه تاریخی و تجربه جمعی مردم زمان خویش را نیز به قلم درآورده بود.

به هر روی، تجربه قرن ۱۲ (و تا حدودی قرن ۱۳) یعنی یک قرن قبل از سفر کلاویخو که در تذکره‌الاولیاء به شرح درآمده، حاکی از به‌هم‌ریختگی سیاسی است.

اما متن سفرنامه کلاویخو یک تفاوت عمده با متن تذکره‌الاولیاء دارد و آن این است که تجربه‌محوری و پیش‌داوری سفرنامه کلاویخو بر اساس سه گونه متفاوت قابل دسته‌بندی است؛ ۱- تجربه کلاویخو از اروپای قرون وسطی، ۲- تجربه سیاسی کلاویخو و ۳- تجربه کلاویخو از سفر به ایران و سرزمین‌هایی که در سر راهش بودند.

ایران در قرن ۱۲ میلادی (ششم و هفتم خورشیدی)، از یک‌سو، و در قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی (هشتم و نهم خورشیدی) از سوی دیگر ساختارهای سیاسی اجتماعی گوناگونی را تجربه کرد، در حالی که در قرن ۱۲ پراکندگی سیاسی حاکم بود دو نوع محدودیت برای زندگی روزمره وجود داشت؛ ۱- فقدان یک قدرت مرکزی که از سوی جمیع گروه‌ها و اقوام غیر قابل انکار بوده باشد، ۲- چنین ساخت سیاسی یک ضعف اقتصادی را در پی داشت و آن اینکه نمی‌توانست در تولید و توزیع کالا و فعالیت‌های اقتصادی مشارکت فعال داشته باشد و در سراسر اقلیم ایران یکپارچه عمل کند. در عوض در قرن ۱۴ میلادی قدرت مرکزی قوی وجود داشت، اما این قدرت مبتنی بر نخبه‌گرایی قبیله‌ای بود و ریشه غیر ایرانی داشت. از این جهت کلاویخو بیشتر بر رفتار حکومت تیمور و جزئیات زندگی‌اش تأکید دارد تا بر زندگی مردم عادی. در این زمان دو نوع طبقه اجتماعی در مکان‌هایی که کلاویخو سفر کرده (از جمله در ایران) وجود داشت؛ ۱- حاکمان تیموری و وابستگان حکومتی تیمور، ۲- تابعین که همه مردم عادی را در بر می‌گرفت و از کمترین حقوق حکومتی برخوردار بودند. با اینکه تفاوت‌های طبقاتی در بین طبقات محکوم وجود داشت، اما نه قدرت سیاسی داشتند و نه مالکیت خصوصی بر اموال خویش داشتند. نوع حکومت تیمور نیز علاوه بر آنکه مبتنی بر قواعد عشیره‌ای بود، متکی بر منویات شخص تیمور نیز بود؛ چراکه کلاویخو (۱۳۶۶: ۳۱-۳۲) گزارش می‌دهد که پس از مرگ تیمور در اواسط فوریه ۱۴۰۶ میلادی (بهمن ۷۸۴ خورشیدی) همه شمال غرب ایران (همان مسیری که کلاویخو به چشم دیده بود) دستخوش شورش شد. این بدان معناست که احتمالاً سایر مناطقی که کلاویخو ندیده بود نیز دستخوش شورش شده بود.

نکته قابل توجه آن است که بخش قابل توجهی از زیست جمعی در نقاطی جریان داشت

که دسترسی آسان به آنها میسر نبود. یکی از اسرار گسترش زندگی عشیره‌ای غیر وابسته به دستگاه تیمور نیز در همین نکته نهفته است: «اگر می‌خواهید امنیت داشته باشید در یکجا مستقر نشوید، بلکه همیشه در حرکت باشید و یا در نقاط صعب‌العبور زندگی کنید». در متن سفرنامه کلاویخو (۱۳۶۶: ۲۰۰) نیز به چادرنشینی جغتاییان^۱ اشاره شده است و سراسر متن پر است از اشاره به عشایر از جمله تاتارها (همان: ۲۷، ۲۹، ۳۰۷) و غیره که نشان می‌دهد مشاهدات کلاویخو حاکی از آن است که زندگی عشایری در دو سطح، یعنی حکومتی و غیر حکومتی، گسترش فراوانی داشته است. جغتایی‌ها که نام خود را از پسر سوم چنگیز گرفته و بر قبیله خود گذاشته بودند، در امنیت بیشتری بودند تا تاتارها. کلاویخو (۱۳۶۶: ۱۴۴) نقل می‌کند که تیمور در راه سوریه بر تاتارها (آق قویونلوها) تاخته بود و بعداً آنها را تحت قیمومت خود درآورده بود. به همین دلیل نوع دیگری از زیست جمعی نیز وجود داشت که از ارتباط بین مردم و سیاست و زندگی عشایری پیش می‌آمد. در متن زیر به رابطه تنگاتنگ بین این‌گونه عشایر و سیاست و قشربندی اجتماعی در آن زمان اشاره شده است:

پنج شنبه مذکور در حوالی غروب از اندخود براه افتادیم و شب را هم در چادرهای جغتاییان در دشت و کنار نهری گذرانیدیم. این قبیله به‌خصوص جغتای مردمی ممتاز و مورد نظر خاص تیمور هستند. آنان اجازه دارند گله‌های خود را هر جا که بخواهند، بچرانند و هر جا که بخواهند، تخم بکارند و تابستان و زمستان به هر کجا که میل داشته باشند بی‌مانع و سدی بروند. مردم این قبیله از پرداخت هرگونه خراج و مالیات حکومت آسوده‌اند. در عوض پیوسته آماده خدمت در سپاه تیمور هستند و شخصاً برای او به‌خاطر نگرهبانی او می‌جنگند. باید بدانید که این جغتاییان هیچ‌یک در سفر جنگی از زن و فرزند و اغنام و احشام خویش جدا نمی‌شوند. همه ایشان را به همراه خود به جنگ می‌برند و هم‌چنان از محلی به محلی کوچ می‌کنند؛ چون این‌گونه راهپیمایی‌ها پیش می‌آید، زن‌هایی که بچه‌های کوچک دارند، آنها را در گهواره‌های کوچکی می‌گذارند و چون مادر سوار اسب می‌شود، آن گهواره را هم به جلوی زین خویش با تسمه می‌بندد. در حقیقت این زنان با آنکه نوزادی با خود دارند، چنان سبک‌سواری می‌کنند که پنداری چیزی با ایشان نیست. مردم بی‌چیز چادر و بستگان خود را باید بار شتر کنند. در این‌صورت به نوزادان، سخت می‌گذرد؛ چون رفتار شتران با اسبان متفاوت است و آن‌کس که بر شتر سوار باشد، رنجور می‌شود (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۰۲).

درست است که زندگی عشیره‌ای برای گریز از خطرات شکل گرفته بود، اما کلاویخو در

۱- نام پسر سوم چنگیز جغتای بوده است و ظاهراً این نام از آنجا اخذ شده است و ایل جغتایی نیز خود را به تیموریان و مغولان منسوب می‌دانسته است.

متن سفرنامه نشان می‌دهد که برخی از این عشایر از جمله تانارها و جغتایی‌ها راه سازش با تیمور را پیشه کرده بودند و در عوض زندگی را بر روستاییان یکجانشین سخت کرده بودند (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۷). بخشی از مردم هم که یکجانشین بودند، از طریق کشاورزی نمی‌توانستند امرار معاش کنند و دست به غارت مسافرین حتی مهمانان تیمور می‌زدند (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۳۲-۱۳۳).

همان‌طور که اشاره شد متن سفرنامه بیشتر بر زندگی نخبگان متمرکز است و زندگی روزمره در حاشیه مورد اشاره قرار می‌گیرد. به همین دلیل از نظر نوع خوراک، ملاک اول ما برای مشاهده، سه عنصر غیر متعارف در متن سفرنامه دیده می‌شود؛ ۱- کباب اسب، ۲- شترمرغ و ۳- زرافه. موارد مصرف این سه نوع خوراک معمولاً به مهمانی‌های دیوانی وابسته به دستگاه سیاسی تیمور و یا مهمانانش از جمله کلاویخو محدود بوده است (جدول ۱؛ و کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۷، ۳۳، ۳۴ و ۱۳۴).



جدول شماره ۱: خوراک‌ها و ظروفی که در سفرنامه کلاویخو به آنها اشاره شده است و عمدتاً در طبقات نخبه رواج داشته است

انواع خوراک	انواع نان	خوراک‌های درجه دوم یا مکمل	انواع دیگری از خوراکی‌ها	میوه‌جات	خوراکی‌های زمان گرسنگی یا قحطی	خوراک یا نوشدنی حرام	ظروف مورد استفاده
نان برنج گوشت ^{۷۱} خوراک تخم مرغ کله و پاچه سوپ اش‌های گوناگون ^{۷۲} اش برنج ^{۷۳} کیاب اسپ ^{۷۴} کیاب گوسفند ^{۷۵} مرغ شتر مرغ در خوی ^{۷۶} زرافه در خوی ^{۷۷} خوراک بلای با روغن ^{۷۸} قیمه و برنج ^{۷۹} کیک و قراقول ^{۸۰}	نان گندم حاصله از آرد گندم نان جو و نوعی نان مرکب از آرد جو و آب که در اقلاب به نان تبدیل می‌شده است	شیر ماست ^{۸۱} خامه و شکر ^{۸۲} عسل شربت روغن لواغ ادویه ^{۸۳} جوز هندی ^{۸۴} میخک ^{۸۵} دلچین ^{۸۶} شیر ترش ^{۸۷} شیر برنج ^{۸۸} خامه ترش ^{۸۹} هلوی خیلنده در سرکه ^{۹۰} بوسا ^{۹۱} شیرینی ^{۹۲} آب نبات ^{۹۳}	گردو بادام مویز روغن لرزن سیاه و سفید ^{۹۴} گندم و جو ^{۹۵} کشمش ^{۹۶} بادام ^{۹۷} پسته ^{۹۸}	انار انگور انجیر خربزه هندونه	شیر ترش	شراب	دیگ قدح ^{۹۹} کارد کوزه کاسه ^{۱۰۰} ظروف سفالین سینی آهنی ^{۱۰۱} دیگ مسی جام بلورین ^{۱۰۲} قرابه و تنگ ^{۱۰۳} خینک ^{۱۰۴}

۷۰- کلاویخو (۱۳۶۶: ۳۰۶ و ۳۰۷).

۷۱- همان (۲۹۹). البته در سراسر متن به گوشت به عنوان یکی از اقلام اصلی خوراک اشاره شده است.

۷۲- همان (۱۳۹).

۷۳- همان (۱۶۵).

۷۴- همان (۳۰، ۱۷۵، ۱۷۷).

۷۵- همان (۲۴۴).

۷۶- همان (۲۵).

۷۷- همان (۲۵).

۷۸- همان (۱۲۶).

۷۹- همان (۱۳۶).

۸۰- همان (۲۸۷).

۸۱- همان (۱۶۵).

۸۲- همان (۳۴).

۸۳- همان (۲۸۶). جنس قدح‌ها گاهی سیمین بود و در دستگاه حکومتی تیمور و در بین نخبگان از آنها استفاده می‌شد.

۸۴- همان.

۸۵- همان.

۸۶- همان.

۸۷- همان (۱۹۸).

۸۸- همان (۱۹۸).

۸۹- همان (۱۹۶).

۹۰- همان (۱۳۹).

۹۱- همان (۲۴۵). بوسا یا بوسه نوعی نوشیدنی بود که در میان عشایر تاتار استفاده می‌شد و ترکیبی بود از شیر مادیان و شکر.

۹۲- همان (۲۴۴).

۹۳- همان (۲۴۴).

۹۴- همان (۳۰۶ و ۳۰۷).

۹۵- همان.

۹۶- همان (۲۴۴).

۹۷- همان.

۹۸- همان.

۹۹- همان.

۱۰۰- همان (۱۳۶).

۱۰۱- همان (۱۳۶).

۱۰۲- همان (۱۳۹).

۱۰۳- همان (۳۴).

۱۰۴- همان.



نان به همراه آش یا سوپ و یا تخم مرغ و خوراک‌های ساده، و گاهی ماهی بیشتر در بین مردم عادی مورد استفاده قرار می‌گرفت (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۲۶) و خوراک‌هایی همچون کباب گوسفند و کله و پاچه در هر دو طبقه بالا (بازرگانان، مأموران توانگر و سپاهیان) و پایین مورد استفاده قرار می‌گرفت، اما در منازل نخبگان بیشتر یافت می‌شد (نک کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۴۰). خوراک‌های درجه دوم نظیر عسل و خامه و شکر نیز عمدتاً در طبقات نخبه به‌عنوان خوراک‌های مکمل (همان: ۳۴) و گاه در بین مردم عادی نیز به‌عنوان خوراک اصلی مصرف می‌شد.

همچنین خوراک‌های دوره قحطی و جنگ همچون شیر ترش وجود داشت که برای سپاهیان به شرح زیر آماده می‌شد:

«شیر ترش را که خوراک عمده آنان است، بدین‌گونه آماده می‌کنند: دیگ بزرگ پر از آبی را بر آتش می‌نهند و پیش از آنکه آب بجوش بیاید، یک کاسه مایه شیر ترش را که شبیه پنیر است و با آب سرد زده‌اند تا همچون خمیر شود، آماده می‌سازند. آنگاه این کاسه را در دیگ جوشان خالی می‌کنند و همه آن دیگ چون سرکه ترش می‌شود. سپس نان‌های نازکی از آرد را که ورزیده و خمیر کرده‌اند در این دیگ جوشان می‌اندازند. پس از آنکه اندکی جوشید، آتش را از زیر آن می‌کشند و همه محتویات آن را در کاسه‌هایی می‌ریزند. این را که نوعی سوپ است بدون گوشت با نان می‌خورند. برای تهیه آتش چوب بکار نمی‌برند، بلکه از مدفوع اغنام و احشام خویش برای سرخ کردن و جوشاندن خوراک استفاده می‌کنند» (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۹۸).

شراب عمدتاً در دربار حاکمان استفاده می‌شد، ولی انواع میوه به‌طور مشترک در همه طبقات مورد استفاده قرار می‌گرفت. ظروف مورد استفاده برای طبخ یا صرف خوراک نیز عمدتاً سفالین بودند، اما برای طبقات حاکم تزیین و رنگین می‌شدند، در حالی‌که این ظروف در طبقات عامه مردم، نقش و نگار ساده‌ای داشتند. ضمناً ظروف پخت و پز، ظروف پذیرایی خوراک و ظروف صرف خوراک نیز در طبقات بالا جدا، ولی در طبقات پایین یکسان بودند.

ملاک دوم در مشاهده، به نوع پوشش مردم مربوط می‌شود. از نظر پوشش نیز باید اشاره داشت که طبقات عادی عمدتاً از خرقه و پارچه‌های ژنده و ارزان استفاده می‌کردند، در حالی‌که طبقات دیوانی از پارچه‌های زربفت و جواهرات و البسه ملون استفاده می‌کردند (جدول ۲ و کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۳۵). معمولاً درباره نوع کفش چیزی در متن سفرنامه کلاویخو گفته نمی‌شود، اما با توجه به اطلاعاتی که از سایر منابع آورده شده، جنس کفش معمولاً از پوست حیوانات و یا پارچه ضخیم بوده است. بر این مبنا می‌توان گفت پوشش مردان معمولی ترکیبی از کلاه یا دستار، قبا، شلوار (که قبا آن را می‌پوشانید) و کفش‌های عمدتاً پارچه‌ای بود. پوشش زنان نیز شامل پوشش پارچه‌ای کامل و گاه رنگین می‌شد. طبقات نظامی و متمکن از پوشش

متمایزی برخوردار بودند.

جدول شماره ۲. دسته بندی انواع پوشاک و لوازم مرتبطه در قرن ششم و هفتم

خورشیدی

انواع پوشش	جواهرات	انواع کلاه	انواع پارچه	نوع کفش	نوع کفپوش
پارچه زربفت نوعی قبا از پرند ساده تجیر ^{۱۰۵} ردا ^{۱۰۶}	لعل بدخشان مروارید	دستار کلاه سفید	ابریشم ^{۱۰۷} زربفت کتان ^{۱۰۸} پرنیان	گیوه چرم	

و اما نوع مسکن ملاک سوم برای مشاهده متن سفرنامه بوده است. بر این اساس می‌توان گفت که نوع مسکن طبقات حاکم عمدتاً در مورفولوژی خاص سکونت‌گاه‌های دیوانی تعیین و ساخته می‌شد. سکونت‌گاه‌ها عمدتاً در قلعه‌هایی که شکل چهارگوش داشتند، ساخته می‌شدند و معمولاً درون این قلعه‌ها با سه لایه با مرکز مشترک (متحدالمركز) که بارو یا حصار نامیده می‌شدند، از یکدیگر تفکیک می‌شدند (نک کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۸۶). نخبگان در مناطق مرکزی قلعه و طبقات میانی، در لایه میانی و طبقات کشاورزان و مردم عادی در آخرین لایه و نزدیک به دیوار بیرونی قلعه سکونت داشتند. بنابراین، معمولاً کشاورزان دورتر از محل سکونت حاکمان و طبقات بالا، و در سکونت‌گاه‌های ساده و خشتی زندگی می‌کردند و گاهی حتی در بیرون از قلعه‌ها سکونت داشتند. لازم به اشاره است که جنس ساختمان‌ها نیز اغلب از سنگ، آهک و ساروج بود (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۱۵۴).

زندگی عشیره‌ای نیز چون با سیاست درآمیخته شده بود برخی اوقات در همجواری با شهرها منظره جالبی از سکونت‌گاه‌های عشایری را به نمایش می‌گذاشت. برای مثال کلاویخو (۱۳۶۶: ۲۹) به برافراشته شدن ۵۰۰۰۰ چادر عشایری قبیله تاتار در نزدیکی سمرقند اشاره می‌کند. بنابراین علاوه بر سکونت‌های شهری و روستایی، سکونت‌گاه‌های عشایری که شامل چادر می‌شد نیز نوعی مسکن تلقی می‌شد که حتی اعضای طبقه حاکم نیز از آن استفاده می‌کردند. برای نمونه کلاویخو (۱۳۶۶: ۲۳۸ ۲۳۹) در وصف یکی از این سکونت‌گاه‌های

۱۰۵- نوعی پوشش پارچه ای بود که از کرباس تهیه می‌شد (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۹).

۱۰۶- کلاویخو (۱۳۶۶: ۱۳۵) می‌نویسد: حاکم ردایی از پارچه آبی زیتونی بر تن داشت که زردوزی شده بود و بر سر کلاهی داشت که مکمل به جواهر و تزئینات بود.

۱۰۷- همان (۲۴۳).

۱۰۸- همان (۲۸۶).

عشیره‌ای منسوب به تیمور (در سمرقند) و نحوه برافراشتن چادرهای آن چنین می‌نویسد:

در نزدیک این سایبان که زیرش نشسته بودیم، غرفه‌ای بسیار بلند دیده می‌شد که در حقیقت چادری بسیار بزرگ به شکل چهارگوش بود. ارتفاع آن بقدر سه نیزه بلند که سواران بکار می‌برد بود. هر ضلع آن صد گام طول داشت. چنان‌که گفته شد این غرفه چهارگوش بود. سقف این غرفه گرد و گنبدوار ساخته شده بود و دوازده تیر، آن را نگاه می‌داشت. هر یک از این تیرها به قطر سینه یک مرد بود. این تیرها با رنگ‌های آبی و طلایی و رنگ‌های مختلف رنگ شده بود و از این دوازده تیر چادر چهارتا در چهار گوشه قرار داشتند و دو تا هم میان آنها. در اطراف چادر، هر یک از این تیرها از سه تیر ساخته شده بود که در طول آنها را محکم به هم متصل ساخته و به صورت یک تیر درست درآورده بودند.

کلاویخو در ادامه توضیح می‌دهد که مقادیر زیادی پارچه‌های رنگارنگ در پردازش این چادرها به کار رفته بود. البته سایر عشایر از چنین امکاناتی برخوردار نبودند و چادرهای آنان بسیار ساده و کوچک بود.

نتیجه گیری

دستاوردهای این مقاله را می‌توان از منظرهای گوناگون ارزیابی کرد. اول آنکه اگر از منظر فلسفه علم به این مقاله بنگریم، می‌توان ادعا کرد سفرنامه کلاویخو این قابلیت را دارد تا معنای زندگی را در دوره قبل از صفویه تا حدودی به تصویر بکشد و حس زندگی روزمره مردم آن زمان را با توجه به سه عنصر خوراک، پوشاک و مسکن، به مردم امروز منتقل کند. ذکر این نکته از این نظر مهم است که این مقاله، رویکرد مارکسیستی و شیء‌انگارانه به تاریخ و معنای زندگی در گذشته را مورد چالش قرار داده است و آن را با این رویکرد که تاریخ معنا دارد، جایگزین کرده است. مقاله، نشان می‌دهد که این معنا از طریق مطالعه متن کلاویخو و تفسیر این مقاله قابل حصول است. از مطالعه نوع خوراک، پوشاک و مسکن در متن سفرنامه کلاویخو و نیز ربط آنها به عناصر بافتاری زندگی روزمره در آن دوران می‌توان فهمید که زندگی در جماعت‌های روستانشین و یکجانشین عاری از آرامش و سرخوشی بوده است، این در حالیست که زندگی در میان طبقات حاکم نیز بجز با استمرار شرایط جنگی بازتولید نمی‌شده است. به همین سبب می‌توان فهمید ساده‌زیستی و نگاه موقت به زندگی، مورد تشویق قرار می‌گرفته و در متون شعرای ایرانی نیز ترویج می‌شده است؛ چراکه امکان ساختن زندگی تجملی در شرایط جنگی و فقدان اطمینان از آینده، فراهم نبوده است.

دوم اینکه به لحاظ روش‌شناسی راه حل درک چنین تصویری، مطالعه متن و تبدیل داده‌های آن به روایت‌هایی درباره خوراک، پوشاک و مسکن است که باید با توجه به بافت

سیاسی آن دوران تفسیر شود. تفاسیری که از روایت‌های این متن بیرون آمد، نشان می‌دهند که علاوه بر آنچه پیش از این گفته شد، معنای زندگی در زمان دیدار کلاویخو از ایران تحت تأثیر نوعی زیست جمعی پارادوکسیک بود که تلاش برای تأمین معاش از طریق کشاورزی از یک سو و فقدان امنیت از سوی دیگر، عناصر اصلی آن بودند. گروه‌های اجتماعی در ایران به‌خاطر تأمین معاش باید در بسترهای حاصلخیز زندگی می‌کردند، اما این بسترها گذرگاه‌های حاکمان و معبر راهزنان نیز بودند. این شرایط سبب شده بود تا زندگی عشایری به‌عنوان نوع دیگری از زیست جمعی گسترش پیدا کند.

مسئله دیگر به شکل‌گیری زندگی شهری مربوط می‌شود. این نوع زندگی، عناصری همچون شهرنشینی، فراگیری زندگی در سایه امنیت حاکمان و طبقاتی‌شدن ساختار اجتماعی را در خود داشت. در چنین ساختاری، شهرنشینی به‌عنوان بخشی از توسعه سیاسی گسترش یافته بود. بر این اساس، شهرها بیشتر متعلق به مناصب سیاسی و تجاری وابسته به حکومت بودند و به‌دلیل ضرورت‌های سیاسی توسعه پیدا کرده بودند و توسعه آنها ربطی به توسعه اجتماعی و برآوردن نیازهای مربوط به تغییرات اجتماعی نداشت.

نکته دیگر آنکه، ایران در قرن ۱۲ میلادی (ششم و هفتم خورشیدی)، از یک سو، و در قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی (هشتم نهم خورشیدی) از سوی دیگر، ساختارهای سیاسی اجتماعی گوناگونی را تجربه کرد. در حالی که در قرن ۱۲، پراکندگی سیاسی حاکم بود، دو نوع محدودیت برای زندگی روزمره وجود داشت: ۱- فقدان یک قدرت مرکزی که از سوی جمیع گروه‌ها و اقوام غیر قابل انکار بوده باشد، ۲- ساخت سیاسی که دارای ضعف اقتصادی بود. همچنین باید اشاره شود که با توجه به اینکه در قرن ۱۴ قدرت مرکزی قوی وجود داشت و نخبه‌گرایی قبیله‌ای بود و نیز ریشه غیر ایرانی داشت زمینه زندگی روزمره، آمادگی فراوانی برای شورش و بازیابی هویت ایرانی داشت. شکل‌گیری صفویه یکی از نتایج چنین تجربه‌ای بود که ایرانیان در قرن ۱۴ به‌دست آورده بودند.

از طرف دیگر باید به متن کلاویخو نیز نگاهی روش‌شناختی داشته باشیم؛ چراکه کلاویخو به‌خاطر سیاسی بودن خودش و نیز حضور تیمور، بیشتر بر رفتار حکومت تیمور و جزئیات زندگی تأکید دارد تا بر زندگی مردم عادی. خوانش چنین متنی باید در کنار خوانش متون مشابه صورت بگیرد که من در اینجا آن را با توجه به متن تذکره‌الاولیاء و نیز متون تاریخی انجام دادم که ذکر آنها در اینجا ضروری نیست. نکته قابل توجه آن است که بخش قابل توجهی از زیست جمعی، در نقاطی که قابل دسترس نبودند، در جریان بود.

مفهوم ملیت دارای آشفتگی معنایی بود و روزمرگی به زندگی معنا می‌بخشید و مفهوم آینده در زندگی مردم معنای مشخصی نداشت. به همین دلیل (روزمرگی) محل‌های زیست

اغلب دور از دسترس بود و چون مردم در مراکز بیابانی و صحرایی امکان اختفا نداشتند، احساس ناامنی و وحشت در آنها بیشتر بود؛ چراکه زنان و کودکان اغلب در فعالیت‌های کشاورزی مشارکت نمی‌کردند. در چنین شرایطی تأمین امنیت شرط اول زیست جمعی بود. آخرین نکته به ربط مطالعات انسان‌شناختی و مطالعات فرهنگی مربوط است که در اینجا آن را به‌عنوان یک دستاورد قلمداد می‌کنیم. شناخت ویژگی‌های مطالعات فرهنگی بدون شناخت ناب گذشته تاریخی، امکان‌پذیر نیست. روابط قدرت در میان مردم ایران که مورد توجه مطالعات فرهنگی است با نگاه انسان‌شناختی به گذشته تاریخی، قابل درک است. گرچه ما در اینجا به خوراک، پوشاک و مسکن پرداختیم، اما عناصر سیاسی را نادیده نگرفتیم. با این مطالعه اکنون می‌توانیم به این دستاورد اشاره کنیم که برخی مشخصه‌های فرهنگی در شکل‌گیری روابط قدرت در زندگی روزمره امروز ایرانی‌ها دخالت دارند و از گذشته تاریخی و تجربه تاریخی ریشه می‌گیرند.



منابع:

- بارت، رولان (۱۳۹۱)، نقد و حقیقت، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران: نشر مرکز.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۷)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- عبداللهیان، حمید، (۱۳۸۹)، خوراک پوشاک مسکن در قرن ششم و هفتم خورشیدی؛ با استفاده از تحلیل متن کتاب تذکره الاولیاء عطار نیشابوری: یک تحلیل فرهنگی تاریخی، مجله انسان‌شناسی، سال هشتم، شماره سیزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۷۱-۹۳.
- عبداللهیان، حمید؛ نفیسه حمیدی و مهدی فرجی، روایت‌شناسی: موارد خاصی از بازاندیشی خویشتن زنانه در ایران، در مجله نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۷، بهار ۱۳۸۵، صص ۵۷-۹۳.
- کلاویخو، روی گونزالس، ۱۳۶۶، سفرنامه به سرزمین تیمور؛ ۱۴۰۳-۱۴۰۶، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Abbott, H. Porter (2002), *The Cambridge Introduction to Narrative*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Abdollahyan, Hamid (2005), *Relocating the Epistemological Position of new Historical Sociology*, in *Critique: Critical Middle Eastern Studies*, spring 2005, Vol. 14, No. 1, pp. 5-24.
- Bal, Mieke (2009), *Narratology: introduction to the theory of narrative*, Toronto: University of Toronto Press, Third Edition.
- Bertrand, Ina and Peter Hughes (2005), *Media Research Methods; Audiences, Institutions, Texts*, New York: Palgrave MacMillan.
- Bloch, Marc (1954), *The Historian's Craft*, trans. Peter Putnam (Manchester ... *Historical Outlook*, trans. J. E. Anderson (London: Routledge and Kegan Paul, 1972).
- Bloch, Marc (1962), *Feudal Society*, trans. L. A. Manyon (London: Routledge and Kegan Paul).
- Bloch, Marc (1966), *French Rural History; an Essay on its Basic Characteristics*, trans. Janet Sondheimer, Published by University of California Press, Berkeley.
- Braudel, Fernand (1985), *Civilization and Capitalism*, Translation from the French Revised by Sian Reynolds English translation, London: William Collins Sons & Co Ltd and Harper & Row New York 1981, Reprinted 1985.
- Clark, George (1957), *the New Cambridge Modern History*, Volume 1, Cambridge: University of Cambridge Press .

- Felluga, Dino (2011), General Introduction to Narratology; Introductory Guide to Critical Theory, June 17, 2002, Purdue University, Accessed on July 31, 2014.
<http://www.purdue.edu/guidetotheory/narratology/modules/introduction.html>
- Fludernik, Monika (2006), An Introduction to Narratology, Translated from the German by Patricia Häusler Greenfield and Monika Fludernik, London: Routledge.
- Garson G. David (2013), Narrative Analysis (Statistical Associates Blue Book Series 42) [Kindle Edition], Statistical Associates Publishers; 2013 edition (June 2, 2013).
- Gunter, Barrie (2000), Media Research Methods, London: Sage Publications .
- Jensen, Klaus Bruhn and Nicholas W. Jankowski (2002), A Handbook of Qualitative Methodologies for Mass Communication Research, London: Routledge .
- Marriott John and Peter Claus (2012), History: An Introduction to Theory, Method and Practice, New York: Routledge.
- Jonathan Potter (2004), Representing Reality; Discourse, Rhetoric and Social Construction, London: Sage Publications.
- Tilley, Adrian (1991), Narrative, in David Lusted (ed.), the Media Studies Book, London: Routledge, pp. 35 97 .
- Tilly, Adrian (1999), Narratives and Narrative analysis, in handbook of media studies.
- Trigg, Roger (2001), Understanding Social Sciences, New York: Blackwell Publishers.
- White, Hayden (1990), the Content of the Form; Narrative Discourse and Historical Representation, Baltimore: the Johns Hopkins University Press .

مطالعه مقایسه‌ای رابطه رسانه‌های اجتماعی و شبکه روابط خویشاوندی و دوستی بین دو نسل جوان و بزرگسال شهر شیراز

محمد تقی عباسی شوازی^{۱۰۹}، مریم هاشم‌پور صادقیان^{۱۱۰}

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۰۷، تاریخ تایید: ۹۶/۰۳/۰۷

چکیده

این پژوهش، با هدف مطالعه رابطه رسانه‌های اجتماعی و شبکه روابط خویشاوندی و دوستی در شهر شیراز انجام شده است. در این مقاله از نظریه مرزهای خانوادگی و نظریه فردگرایی شبکه‌ای مورد استفاده قرار گرفته‌اند. بدین منظور ۶۰۰ پاسخگو از دو نسل جوان و بزرگسال با روش نمونه‌گیری چند مرحله‌ای تصادفی انتخاب و طی یک مطالعه پیمایشی مورد مطالعه و مقایسه قرار گرفتند. نتایج نشان می‌دهد که استفاده از رسانه‌های اجتماعی به افزایش ارتباط با دوستان واقعی و مجازی و افزایش حمایت دریافت شده از آنها برای جوانان و بزرگسالان کمک می‌کند. همچنین استفاده از این رسانه‌ها حمایت دریافتی از خویشاوندان نزدیک و دور را نیز تا حدی بهبود می‌بخشد؛ بدین صورت که حمایت دریافت شده از خویشاوندان نزدیک را برای بزرگسالان و خویشاوندان دور را برای جوانان افزایش می‌دهد. اما در مقابل، نتایج نشان می‌دهد که استفاده از این رسانه‌ها ارتباطات خانوادگی را تضعیف می‌نماید و با آن ارتباط معکوس دارد.

واژگان کلیدی: اینترنت، تلفن همراه، شبکه‌های اجتماعی مجازی، شبکه خویشاوندی، شبکه دوستی، اندازه شبکه، حمایت شبکه